بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 4/10/1386

یک مرور کلی داشته باشیم تا جایگاه بحث کنونی ما روشنتر بشود،عرض کردیم روایت بر دو قسم هستند یکی روایات ابتدائی و روایات مسبوق به سوال ،روایات ابتدائی یعنی روایاتی که درآن سوالی صحیحا ذکر نشده است و روایات مسبوق سوال روایاتی است که سوال ذکر شده است ،روایات ابتدائی هم در واقع میشود تقسیم کرد به دو قسم ، روایاتی که در پاسخ سوال مقدر است و روایاتی که در پاسخ به سوال مقدر نیست و واقعا امام ع مطلبی را القاء میکند،ما اساسا باید این سوالات مقدر را بفهمیم و اینکه پاسخ امام ناظر به چه سوالی هست را به دست بیاوریم ، به تناسب این بحث اشاره کردیم به خواستگاه احادیث ،این بحث بحث خاص اطلاق مقامی نیست بحث عام تری است یک نوع بحث مقدماتی بود برای بحث اطلاق مقامی ، ما اساسا باید بفهمیم چه عاملی سبب طرح این روایت شده است ، میتواند سیره عقلا ، فتوای عامه و نکات دیگری که میتواند عامل صدور یک روایت باشد ، به تناسب ما بحث فقه شیعه به منزله تعلیق بر فقه عامه را مطرح کردیم عرض کردیم اینکه فقه شیعه به منزله تعلیق بر فقه عامه است یکی از آثارش فهم سوالات مقدر است ،یک فایده دیگرش این هست که در سوالات مصرّح جهت سوال را روشن میکند ،خیلی از سوالاتی که در روایات است بطور کامل نقل نشده است ،مثلا میگه سألته عن الجبن ،از پنیر سوال کردم، از پنیر سوال کردم یعنی چی؟ میگه یک مفردی را در روایات مورد سوال قرار داده طبیعی است ؛هفتادش شاید این شکلی باشد روایاتی که این سوالات را دارد ،موضوع را فقط عنوان کرده محمولش را ما باید از روایات عامه ،فتاوای عامه،فضای کلّیِ عقلائیی که احیانا وجود دارد و از نکات دیگری که از لابلای احادیث به دست می آوریم بفهمیم که مراد چیست؟ خیلی وقتها خود جواب هم مفید هست ،خوب برای فهم این سوالات مصرّح یا سوالات مقدّر مراجعه به فتاوای عامه مهم است اینکه فقه شیعه منزله تعلیقی بر فقه عامه است یک نقشش فهم درست روایات است که آن بحث عامتری از اطلاق مقامی است فایده دیگری بر آن در بحث اطلاق مقامی است که ممکن است بعضی وقتها حکم یک مساله ایکال به عرف شده باشد ،عرف آن دوره عرف متشرع هست ، گاهی اوقات عرف بما هو عقلا یک حکمی دارد ،گاهی اوقات بما هم متشرعه یک حکمی دارند،در دایره شریعت حکمی برای خودشان قائل هستند که اگر فتوایی بر خلاف این گفته نشود معناش این است که آن نظریه عامه متّبع هست و آن نظریه صحیحی است،در میان کلمات آقای حکیم ایشان یک مطلبی داشتند ایشان اشاره فرموده بودند که بین ماهیات مخترعه و ماهیات عرفیه در اطلاق مقامی فرق است ،اگر ماهیت عرفیه باشد برای تشخیص حدود و صغور آن ماهیت و تشخیص موارد صحیح آن ماهیت از غیر صحیحش به عرف مراجعه میکنیم،أحل الله البیع، بیع یک تعبیر کلیّ است ،یک چیزهایی مقومات بیع هست ،آن هیچی،یکسری چیزهایی در صحت بیع عرفا شرط است ،آن چیزهایی که شرط است با اطلاق مقامی استفاده میکنیم که در بیع شرعی هم شرط است، این در جایی است که موضوع ما یک ماهیّت عرفی باشد ، امام اگر موضوع ماهیّت مخترعه باشد اینجا دیگه نمیشود به عرف مراجعه کرد،اینجا باید از خود شرع بیان وارد شده باشد همینجا همین مطلب را میخواهیم عرض کنیم که در اینجایی هم که ماهیّت مخترعه هست اطلاق مقامی جا دارد،چون به هر حال عرف آن موقع بما هم متشرعه نسبت به اینها یک دیدگاهی دارند، فتواهای اهل تسنن و فتواهای عامه در مورد عرف متشرعه، یعنی آن عرف متشرعه را تشکیل می داده است ، جمهور ناس آنها بودن و در واقع در ماهیات مخترعه هم اگر در صحت و سقم یک ماهیت و شرائطش دلیلی ذکر نشود معناش این است آن فتوای اهل تسنن ممظاء هست،اطلاق مقامی در ماهیات مخترعه هم اینجا کارساز است ، در کلام مرحوم حکیم فقط عرف بما هم عقلا ، عرف معمولی ،غیر متشرع ، عرفی که دیدگاه هاش برخواسته از حکم شرعی نیست ،آن را مدّ نظر قرار بدهیم،(نمازهای نافله دورکعتی چه بسا یک حکم متشرعه ای آنجا وجود داشته باشد،اگر این مطلب جزء مسلمات باشد در نزد عامه به همان اکتفا میشود )این نکته هم توجه بفرمایید در اکثر مسائل اصلی شما روایات صریح ندارید در تطبیقاتش روایت است ،مثلا فرض کنید که روایت مصلّی باید پاک باشد ،یک دانه روایت پیدا نخواهید کرد ، سوال از تطبیقاتش است، فلان چیز در ظرف اضطرار با لباس نجس نماز بخوانم حکمش چی است؟ سوال از این نیست که باید پاک باشد، یکسری مفروضاتی هست بر مبنای آن مفروضات سوالات طرح شده است،سوالی که مستقیما بخواهد بگه که ، شما یک روایت پیدا کنید که اطلاق داشته باشد حرمت دم را ،یک روایت پیدا نمیکنید ،روایت های خاصی است ، نمیدانم پرنده ای پرواز کرده نوکش خونی است، نمیدانیم این خونی که خورده از ماهی است که خونش نجس نیست ،یا از حیوانات دیگه خورده که نجس است، حیثیّت سوالات در تفریعات است ، علّتش این است که اینها چیزهایی بوده که دارج بوده است ،جزء مسلمات بوده جزء چیزهایی بوده که در آن فضاها حاکم بوده و عملا رفتار میشود، به هر حال این بحثهایی بود که در مورد جایگاه فقه عامه در فهم احکام اشاره شد ،(روایتی هست میگه لن یخرج الارض الا و فیها رجلٌ منّا یعرف الحقّ فإذا زاد الناس قالوا ذات و إذا نقص قالو نقصوا ، این روایت مکرر وارد شده به سندهای عدیده از امام باقر و صادق ،خیلی نقل مختلف هست ،میگه امام وظیفه اش این است که زیاده و نقیصه ای که مردم در دین ایجاد میکنند آنها را بیان کند،یا إنّ لهذا الدین لکلّ خلفٍ عدولاً ینفون عنه تحریف الغالین ،تأویل الغالین دقیقش را یادم رفته، چند گروه هستند که امام وظیفه دارد در مقابل اینها بدعتهایی که در دین روا داشتن این را نفی میکند،روایاتی که نقش هویت هدایتیِ امام را اصلاح کاستی ها و کمی ها میداند ، اگر این روایت هم نبود روشن بود، مطلب عقلی است (تقیه به معنای هدم دین نیست، این معناش هدم دین است معناش این است که ائمه نسبت به دین بی تفاوت هستند ،در یک شرایطی میتواند تقیه مطرح بشود ولی اگر قرار باشد همیشه بخواهند تقیه بکنند ،امام وظیفه اش رفع بدعتهاست و این کار را هم میکردند، بحث سر این هست که برای رفع بدعتها راه حلّ این نیست که صراحتا بیان بشود ،گاهی اوقات برای اینکه اهمّ مهم میکنند برای اینکه بتوانند در آن محیط موجود حفظ بشوند بعضی وقتها هم موافقت میکنند در جای دیگه بیان میکنند که مجموعا هم حفظ جامعه شیعی شده باشد هم بیان احکام شده باشد ،)نکته سوم :آن فهم سوالات مقدری که عرض کردم همین هست ،در واقع روایاتی که ردع میکند آن سوال مقدر فتواهای عامه است، فتواهای عامه را گاهی اوقات تأیید کردن گاهی اوقات ردّ کردن،چه تایید بکنند چه رد بکنند ،طبیعتا باید آن چیزی را که به آن ناظر هستند، منظور علیه روایات بوسیله فتواهای عامه روشن میشود ،حالا چه منظرور علیه چیزی باشد که امام علیه السلام امضاش میخواهد بکند جه رد میکند، آن یک معنای عامی است که عرض میکنم، خوب مرحله بعدی بحثی داشتیم در مورد مفهوم اطلاق مقامی و فرقش با اطلاق لفظی ،بعد از این مقدماتی که عرض کردیم که روایات ابتدائی هست و مسبوق به سوال، یکسری بحثهایی د رمورد اطلاق مقامی در روایتهای ابتدایی است ،یکسری بحثهایی در مورد اطلاق مقامی در روایات مسبوق به سوال، بحثی که تا حالا میکردیم در مورد روایتهای ابتدائی بود حیثیّت سوالیش چندان در این بحث دخالت ندارد ، به تناسب بحث اطلاق لفظی را ذکر کردیم و فرقش با اطلاق مقامی، ما عرض کردیم که ما مقدمات حکمت و بحث اطلاق را در مفاد قضایا از این جهت بهش نیاز داریم که هیأت جمل وضع شده برای قضییه محمله ،الانسان عالمٌ اگر ادوات کلی نباشد این موضوع هست برای اصل حمل عالم بر انسان ، این قضییه محمله مقدمات حکمت تمام بودن یا نبودنش تعیین کننده مفاد این قضیه است و اگر مقدمات حکمت تمام باشد در واقع این قضییه مطلق به منزله قضییه مطلقه میشود ،آن چیزی که موضوع له کلام است مطلق بودن قضیه یا مقیّد بودن قضیّه نیست ولی اگر قیدی در کلام ذکر شده بود خوب حالا یا قید مفرّح ، آن هیچی، گاهی اوقات قید مفرّح ذکر نمیشود ولی یکسری قرائن حالیه ای وجود دارد ،یکسری انصرافاتی وجود دارد ،یکسری ذهنیتها و تناسبات حکم و موضوعی وجود دارد که اینها اقتضاء میکند که اگر تصریح با خلاف نکنند این قضیه منصرف به یک قسم خاصی بشود ، یعنی عدم ذکر قید گاهی اوقات لازمه اش اطلاق حکم است ،گاهی اوقات عدم اطلاق حکم و اختصاص حکم به بعضی از افراد خاص است ،تعیین کننده این مطلب و تناسبات حکم و موضوع ،آیا یک ذهنیّتی وجود دارد حالا یک ذهنیّت عرفی ،ذهنیّت متشرعه ای ، به اصطلاح أغراض و فهمهایی که از علل احکام در نظر حکم هست، اینها تأثیر دارد در اینکه موضوع قضیه را مطلقه بفهمیم یا مقیّده بفهمیم ، ولی همه اینها مفاد عدم ذکر قید هست یعنی یک کلامی داریم موضوعی دارد محمولی دارد اینکه قیدی برای موضوعش یا برای مفوهومش اینها ذکر نکنیم این باعث میشود که این را مطلق بفهمیم یا مقید بفهمیم ،اطلاق مقامی بحث عدم ذکر قید نیست ،مربوط به این هست که عدم ذکر یک مطلبی ،یک موضوعی که به این قضیه ربطی ندارد ،عدم ذکر یک حکمی این چه چیزی ازش استفاده میشود ،اطلاق لفظی، موضوع له قضیه ،قضیه محمله بود ، اگر متکلم در مقام بیان باشد ،گاهی اوقات انصراف یا شبه انصرافی وجود دارد باعث میشود ما قضیه را منصرفه بفهمیم ،گاهی اوقات وجود ندارد مقدمات حکمت تامّ میشود و ما قضیه را به نحو مطلقه میفهمیم ،اگر متکلم در مقام بیان نباشد همان اصل قضیه محمله استفاده میشود بیشتر از آن استفاده نمیشود ، حالا چطوری تشخیص میدهیم که متکلم در مقام بیان هست یا نیست یک بحثی آنجا دارد که باید در جای خودش بحث بشود،اما در مورد اطلاق مقامی ،شبیه همان مطلب در مورد این هم هست ،اگر متکلم در مقام بیان باشد گاهی اوقات یک قرینه خاصی وجود دارد که تعمیم حکم یا تخصیص حکم،یعنی قسم خاصی تعیین میشود ، یعنی اگر متکلم در مقام بیان باشد قهرا در جایی متکلم میتواند در مقام بیان باشد که یک چیزی وجود داشته باشد که به اعتماد آن چیز بتواند سکوت کند، آنچیزی که به اعتماد آن سکوت کرده و قهرا سکوتش دالّ بر آن مطلب هست همان بحثی بود که ما مفصّل طرح میکردیم که گاهی اوقات به اعتبار عرف هست گاهی اوقات به اعتبار ..آن بحثهای مختلفی که اینجا مطرح کردیم در واقع تشخیص آنچیزی که یصلح أن یکون السکوت بالاعتماد علیه مع کون المتکلم فی مقام البیان ، (اینها چون همه اینها را عرف ازش غفلت داشته اگر حکم الزامی باشد باید بیان شود،عدم ذکر حکم الزامی صلاحیت دارد برای بیان ترخیص ولی برای بیان الزام صلاحیت ندارد،این در واقع نکته اش همین است به دلیل اینکه عرف متعارف عملشون بر ترخیص است به دلیل غفلتی که از توجه به این موضوع و محمول و اشتراط وجود دارد به دلیل این غفلت میتواند شارع برای بیان ترخیص به سکوت اکتفا کند ولی برای بیان الزام نمیتواند ،این پنج مورد همشون چیزهایی هستند که سکوت میتواند بر آنها دلالت کند با توجه به این نکات ،گاهی اوقات صحبت سر این است که سکوت به چه چیزی میتواند دلالت کند آن 5 چیز در واقع مدلولات سکوت و نکته دلالت است ،ما در واقع نکات دلالت را ذکر میکردیم تا مدلول اطلاق مقامی به دست بیاد، مرحوم حکیم میگه ویقتضیه اطلاق المقامی ،مام مقتضای اطلاق مقامی را میخواستیم ذکر کنیم با توجه به فرمایشات آقای حکیم، اینها در بحثهای ابتدائی بود،)حالا یکسری بحثها درمورد روایتهای سوالی است ،روایتهای مسبوق به سوال هم دو قسم هست یک موقع سوال از قضییه فرضیه است ،کلیّه است ، یک موقع سوال از قضییه واقع شده یا قضیه ای که میخواهد واقع بشود ،آنجایی که سوال از قضییه فرضیه است آنجا نکته جدیدی ندارد بحث ما ، بحث اطلاق مقامیش هم همان اطلاق مقامی هایی هست که در چیزهای ابتدایی وجود دارد ،عمدتا مسبوق به سوالهایی هست که سوال از قضییه واقع شده هست این مطرح است، در اینجا سه جور اطلاق گیری مطرح هست در کلمات آقایون، اینها را باید از هم تفکیک کرد و صحت و سقمش را بررسی کرد،یک اطلاق اطلاق لفظی است مثل همه اطلاقات ،جایی که سوال از قضییه فرضی باشد سوال میکند ما حکم الصلح ،میگه الصلح جایزٌ علی المسلمین ،خوب اطلاق دارد همان بحثهای اطلاق لفظیی که احل الله البیع انصراف هست نیست ، نمیدانم مقدمات حکمت همه آن بحثهایی که آنجا وجود دارد اینجا هم پیش می آید چیز جدیدی اینجا نیست، یکیش اطلاق به مناط ترک استفصال است ، ترک استفصال این هست که یک قضییه شخصیه دارد سوال میشود این قضییه شخصیه یک قضییه جزئیه هست ، جزئی تعدد بردار نیست قابل انطباق بر کثیرین نیست، ولی آن قضییه شخصیه احتمالات عدیده دارد ،فرض کنید طرف میاد سوال میکند میگه من همسرم را طلاق دادم ، خوب این ممکن است طلاق در حال عصبانیت باشد ،ممکن در حال رضایت باشد ، هردوش که نمیشود ، ممکن است با درخواست زوجه باشد ، بدون درخواست زوجه باشد ، ممکن طلاق اول باشد ممکن است طلاق سوم باشد، همه این ویژگیها وجود دارد ، یعنی آن حادثه شخصیه حالات عدیده دارد احتمالات متعدد دارد ، حالات محتمله ، احتمالات ، نه مصادیق متعدد،یک مصداق است ولی این مصداق واحد ممکن است به این حالت باشد ممکن به آن حالت باشد ،نسبت به هر قیدی که ما در نظر بگیریم ممکن این قید را داشته باشد ممکن است نقیضش را داشته باشد ،ارتفاع نقیضین که محال است ، یا این هست یا نقیضش است ،خوب بحث سر این است که اگر امام علیه السلام در پاسخ ، میگه سوال کردم از طلاق امام فرمود که نافضٌ، این اطلاقش استفاده میشود که طلاق هیچ یک از آن شرایطی را که حالاتی را که ما محتمل میدانستیم آنها در نفوذ طلاق دلالت ندارد ، در تمام حالات طلاق ناقض است ، این بحث ترک استفصال است. یعنی صحبت سر این هست که اگر امام حکم محتملات مختلف این قضیه فرق داشت امام باید سوال میکرد که آن حادثه به چه شکلی اتفاق افتاده یا به چه شکلی میخواهد اتفاق بیافتد، این حادثه جزئیه به چه شکلی هست ، یا باید سوال میکرد ،خصوصیات آن واقعه را به دست می آورد یا اگر نمیخواست سوال کند تفصیل میداد خود امام علیه السلام ، میگفت اگر طلاقی که انجام گرفته با رضایت زوجه است حکمش کذا ، با رضایت زوجه نبوده است حکمش کذا، طلاق اول بوده حکمش کذا، صورتهای مختلف را باید تفصیل میداد، یعنی در واقع ما از دو نکته استفاده میکنیم که حکم عام است، شامل است، آن این است که امام تفصیل نداده است بین صورتها و محتملات مختلف، استفصال هم نکرده ، یعنی سوال هم نکرده که آن حادثه شخصیه به چه شکل است ،این پیداست که حکم حکم عامی است ، خوب این بحث ترک استفصال ،بحث بعدیش بحث ترک استیضاح است ، ببینید ترک استفصال سوال سائل واضح هست ، هیچگونه اجمالی ندارد ولی نسبت به ذکر بعضی از خصوصیات احمال دارد یعنی سائل در مقام بیان نیست ، ترک استیضاح ،جایی که سوال سائل اجمال داشته باشد، اجمال گونه های مختلف دارد ، یکی اینکه مشترک لفظی به کار برده باشیم مثلا میگه از زید تقلید بکنم یا نکنم دوتا زید وجود دارد زیدبن عمر و زید بن بکر ،مشترک لفظی است ، امام در مشترک لفظی میگه لا بأس زید تقلید کرد، صحبت سر این هست که حالا امام علیه السلام فرمود لابأس آیا ما میتوانیم بفهمیم که از همه کسانی که اسمشان زید است میشود تقلید کرد تمام محتملات آن سوال مجمل حکم وحدانی دارند ،بحث سر این است، این سوالاتی که مجمل است پوست کنده اش این هست یعنی راحتترین قسمش این است که آن موضوع سوال اصلا مجمل است ، گاهی اوقات محمول مجمل است فرض کنی میگیم سألته عن البختج ، اینجا اجمال دارد که سألته عن جواز شرب البختج یا عن طهارت البختج ، اینها همه هم اجمال است ،اجمال لازم نیست به نحو اشتراک لفظی باشد ، اجمال یکی از اجمالاتش این است که محمولی که مورد سوال است چیست؟ سألته عن البختج هل هو طاهرٌ ام لا ، این سوال است، یا سوال این است که هل هو جائز شرب ام لا ، بختج عثیر عنبی است ، یا جای دیگه ، سألته عن الجبن ، این سوال از طهارت و نجاستش است ، جواز معامله اش هست ، خرید و فروش، سالته عن المجسمه ،تمثال سوال چیست ، این جهت خیلی شایع است که جهت سوال مورد ابهام است خوب اینها اجمال دارد ،سوال سر این هست که آیا ما میتوانیم از پاسخ امام بفهمیم که تمام جهتهایی که محتمل هست سوال سائل ناظر به آن باشد تمام آن جهات لابأس،یعنی گفت لاباس امام علیه السلام یعنی لاباس به اکله ، لاباس به شربه و... در تمام جهات مختلفی که میتواند سوال سائل وجود داشته باشد به همه آنها ناظر است .